

گزارش سیاسی هیات مرکزی حزب کار ایران (توفان) به سومین کنگره حزب (4)

ابزارهای ایدئولوژیک و اقتصادی اعمال نفوذ امپریالیستی در رقابت و تبانی با یکدیگر بر ضد طبقه کارگر و خلقهای جهان و دول مستقل

زبان مستعار امپریالیسم

نزاع میان امپریالیستها طبیعتاً با همان زبانی صورت نمیگیرد که ما کمونیستها به افشاء آن مشغولیم. آنها باید این نزاع را طوری پیش ببرند که مردم و طبقه کارگر جهان به ماهیت تضادها و روشهای حل آنها پی نبرند. آنها باید از کلمات دیگری در لفافه استفاده کنند. اگر امپریالیستها این کار را نمیکردند نه جایی برای مبارزه ایدئولوژیک باقی میماند و نه نیازی به درس و آموزش سیاسی بود. طبیعتاً کسیکه ماهیتا دزد و جانی و ضد بشر باشد و خود را بهمین نام معرفی کند نیازی به افشاء جداگانه وی نیست. مردم خودشان خدمت این عفریته ها خواهند رسید. مشکل زمانی پیش میآید که جانپها، عفریته ها و راهزنان خود را طور دیگری بغیر از آنکه هستند معرفی کنند و به جعل سند و استدلال بپردازند، آنوقت است که کار شناساندن آنها دشوار میگردد. و ما در عرصه جهان با چنین وضعیتی روبرو هستیم.

حزب ما بر آن است که امپریالیستها برای گمراهی افکار عمومی بیک مبارزه گسترده جهانی با یاری دستگاههای تبلیغاتی و رسانه های گروهی، ماهواره ها، صنعت سینما، کتب و روزنامه ها و... دست میزنند تا سیاه را سفید جلوه دهند. این مبارزه ایدئولوژیک از جمله در عرصه های زیرین که ما به آن میپردازیم صورت میگیرد. آشنائی با این شگردهای امپریالیستی ما را در مبارزه با آنها مسلط و مسلح میکند. حزب ما باید نه تنها این عرصه ها را بشناسد و بشناساند بلکه باید هر آن مترصد باشد تا عرصه های جدید این مبارزه ایدئولوژیک را با هوشیاری به موقع کشف کند و مردم را به موقع همراه با پیشنهادات راه های مبارزه با آن آگاه گرداند. در کنار این امر امپریالیستها باید توجیهات تئوریک تهیه ببینند تا تجاوز خویش را برحق جلوه دهند. نمونه های این تئوریهای عوامفریبانه را میتوان از جمله در عرصه های زیر بیان کرد:

حربه "برتری ارزش حقوق بشر نسبت به ارزش حقوق ملل و استقلال ممالک"، حربه "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش"، حربه "مبارزه با دیکتاتوری و استقرار دموکراسی و انتخابات آزاد"، حربه "برتری امنیت نسبت به آزادی"، حربه "مبارزه علیه تروریسم" و....

برخورد امپریالیستی به حقوق ملل، سازمان ملل متحد و حق ملل در تعیین سرنوشت خویش

سازمان ملل متحد بر اساس حقوق متساوی دول و ملل بوجود آمده است. حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی این ممالک در اسناد سازمان ملل از طرف همه اعضاء آن مورد تأیید قرار گرفته است. در حقوقی که برای دول در نظر گرفته شده است صریحاً قید شده که کشوری نمیتواند بدون سند و مدرک و بدون تصمیم سازمان ملل متحد بر اساس موهومات کشور دیگر را مورد تجاوز قرار داده و خاکش را به توبره بکشد. حق دفاع از خود به روشنی تعریف شده است.

لیکن امپریالیست آمریکا این حق ویژه را برای خود قایل است، هر جا و هر طور و هر موقع که اراده اش بر آن تعلق گرفت که از منافع آزمندانه اش دفاع کند همه این حقوق برسمیت شناخته شده بین المللی را که سنگ بنای سازمان ملل متحد است به زیر پا بگذارد. برای این منظور امپریالیست آمریکا "عملیات" عملیاتی پیشگیرانه" را اختراع کرده است که مبتنی بر آن خویش را بر بالای سر قوانین و مقررات سازمان ملل متحد قرار میدهد. تئوری "عملیات پیشگیرانه" که امپریالیست آمریکا آن را از خود در سازمان ملل متحد، تخریب آن و نقض همه مقررات آن است که دست امپریالیست آمریکا را برای تجاوز بهر جای دنیا که اراده کند با این استدلال مسخره باز گذارده است. البته این تئوری پس از واقعه تخریب برج های دو قلوی نیویورک دست امپریالیست آمریکا را بازتر کرد و برای افکار عمومی مقبول تر نمود. ولی ما کمونیستها حق نداریم فراموش کنیم که این سیاست امپریالیست آمریکا ربطی به واقعه 11 سپتامبر نداشته و سیاست عمومی امپریالیست آمریکا بوده و خواهد بود. تجاوزگری، یورش برای کسب مناطق نفوذ و غارتگری از ماهیت امپریالیسم برمیخیزد، اقتضای طبیعت امپریالیسم است. مگر در تجاوز به کشور کره، به کشور ویتنام جنوبی، بمباران ویتنام شمالی و تاسیسات غیر نظامی آنها، سدها و جنگلهای آن با جعل سند، تجاوز به کامبوج و ساختن برجهایی از اسکلت و جرمه انسانها، غیر قابل استفاده کردن مزارع و شرایط مادی هستی مردم این کشور با بمبهای ناپالم و سمی، تجاوز به لائوس، تجاوز آشکار به پاناما، تجاوز به کوبا، به گرانادا، تجاوز به جمهوری دومینیک، تجاوز به لبنان در کنار دخالتهای متجاوزانه سرّی در ایران و عراق و اندونزی، فیلیپین، شیلی، آرژانتین، گواتمالا، برزیل، کلمبیا، نیکاراگوئه، ونزویلا آسمان خراشهای دو قلوی نیویورک مورد هجوم قرار گرفته بودند؟ امپریالیسم برای بقاء خویش به این تجاوزات نیاز دارد و نوع استدلال آنها نباید ما را بفریبد. تئوری "عملیات پیشگیرانه" که از جانب آمریکا با چهره حق به جانب و مظلوم نمایانه مطرح میشود توجیهی برای آن است که دستش برای هر تجاوزی، در هر وقت که اراده کند و بهر نحو که اراده کند باز باشد. اسناد جعلی در این زمینه را از طریق سازمانهای امنیتی و جاسوسی غیر قابل کنترل برای مردم میتواند همواره تهیه کند. این تئوری دست امپریالیست آمریکا را برای پریدن از بالای سر سازمان ملل باز میگذارد. این تئوری تئوری تجاوز و آدمکشی است و از نظر حزب ما استقرار قانون جنگل بوده و محکوم است.

امپریالیستهای اروپائی با این روش تجاوزکارانه امپریالیست آمریکا هستی خویش را در خطر میبینند. ضعف کنونی آنان ایجاب میکند که در سازمان ملل با توسل به قوانین و خواست ممالک عضو این مجمع که مسحور و مقهور قدرت امپریالیست آمریکا شده اند به این گستاخی و افسارگسیختگی امپریالیست آمریکا مهار بزنند. پافشاری آنها به رای شورای امنیت و با احترام به تصمیمات سازمان ملل و پنهان کردن خودشان در پشت این جامعه بین المللی نشانه ضعف آنها در مقابل آمریکا و در عین حال تضاد و عدم موافقت آنها با سیاستهای رقیبشان در جهان است. این تضاد بر سر مسئله عراق به بهترین نحوی بروز کرد. همین امپریالیستهای اروپائی و در راس آنها امپریالیست آلمان به ارتکاب جنایات مشابه در یوگسلاوی دست زدند، دروغ گفتند، جعل سند کردند، پلها و مناطق صنعتی و مسکونی را بمباران کردند، به جنایت علیه بشریت دست زدند، کشور مستقل یوگسلاوی را به اجزاء خود برای غارت تجزیه کردند.

امپریالیستهای اروپا و آمریکا در پی منافع آزمندانه خویش هستند و هرگز هوادار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش نیستند. برسمیت شناختن چنین حق و دفاع از آن در حقیقت نفی ماهیت امپریالیستی خود آنها بوده و دستشان را در همه امور میبندد. چاقو نمیتواند دسته خود را ببرد. تجربه تاریخ نشان داده است که آنها به حقوق دول و ملل هرگز احترامی نگذاشته اند. تاریخ استعمار تاریخ نقض چنین حقوقی است. امپریالیستهای اروپائی که در پی اتحاد با یکدیگرند و از اروپای متحد سخن میرانند، کشور یوگسلاوی را به بهانه حق ملل در تعیین سرنوشت خویش متلاشی کردند و از کرواسی و اسلوانی مستعمره های آلمان ساخته اند. ممالکی که بدون وابستگی به امپریالیستهای اروپائی امکان ادامه حیات ندارند. کوزوو که بهانه این تجاوز بود هنوز مانند بخش تحت الحمایه ناتو برای استقلال که هرگز بدست نخواهد آورد تلاش میکند و به فاحشه خانه سربازان ناتو بدل شده است. استقلالی که اگر در ظاهر بدست آورد عملاً عنوان تشریفاتی برای پرده پوشی مستعمره بودن این کشور ساختگی است. وضعیت بوسنی هرزه گوین آنچنان مضحک است که کسی آنرا به منزله کشوری مستقل جدی نمیگیرد. از یوگسلاوی قدرتمند، دارای توانائی ادامه حیات و قدرت بی رقیب بالکان که بنتهایی میتوانست از استقلال خود دفاع کند، مثنی ممالک پراکنده علم کرده اند تا هر کدام را را حتر بتوانند به زیر سلطه کنترل سرمایه مالی کشیده و به مستعمره واقعی بدل کنند. حق تعیین سرنوشت آنها حق انتخاب ارباب امپریالیستی بود. امپریالیستها که حق خلق فلسطین را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت نمیشناسند و با یاری صهیونیستهای اسرائیلی اشغال سرزمین فلسطین را ادامه میدهند، تلاش دارند برای در هم شکستن جبهه ممالکی که میتوانند در مقابل آنها قد علم کنند به تجزیه کشورها بپردازند. امپریالیست انگلستان حقوق مردم ایرلند را لگد مال میکند، اسپانیا مبارزه مردم باسک را سرکوب میکند، دولت ترکیه حقوق کردهای ترکیه را مستمراً نقض مینماید و قبرس را اشغال کرده است. کره جنوبی هنوز در اشغال امپریالیست آمریکاست و قصد خروج از

آنجا را ندارد. از نقش امپریالیستها در نقض حقوق ملت‌های آفریقائی و آسیائی سخنی نخواهیم گفت زیرا مجبوریم به عرصه تاریخ وارد شویم. همه این هواداران بیکباره خوابنا شده‌ی “حق ملل در تعیین سرنوشت خویش” خودشان از پیرهای فرتوت استعمار و غارتگران بین المللی هستند که ملل را بروز سیاه نشانده اند. همین تجربه عراق نشان می‌دهد که امپریالیستهای آمریکا، انگلستان، ژاپن، دانمارک، هلند و ... برای اشغال عراق و برخلاف نظریات مردم عراق به چه جنایاتی که دست نمی‌زنند. آنها سر زمین عراق را برای غارت اشغال کرده اند و طبیعتاً نمیتوانند هوادار صمیمی “حق ملل در تعیین سرنوشت خویش” باشند. امپریالیستهای با این شعار می‌خواهند با تکیه بر مسایل لاینحلی که در بسیاری از این ممالک بعلت سلطه طبقات مرتجع سرمایه داری وجود دارند و خود امپریالیستها تا کنون بعلت وضعیت جغرافیای سیاسی جهان خواهان تثبیت این وضعیت بوده اند به تجزیه و تضعیف این ممالک پرداخته و خدمت هر بخشی را جداگانه برسند و استقلال جداگانه آنها را براحتی نابود سازند زیرا کوسه امپریالیسم ماهیهای کوچک و کوچکتر را راحتتر میتواند در حلقوم خود بلعد. هم اکنون تلاشی برای اجرای این سیاست در مورد ایران، روسیه، چین در حال اجراست. تبلیغ “تفرت ملی” در ایرانی که هرگز چنین نفرتی نه علیه کرد و نه علیه آذری و ترکمن و بلوچ ... با پرچم “تفرت ضد فارس” و تامین مالی این گروههای تجزیه طلب و حتی برگذار کردن دوره های آموزشی برای آنها در اسرائیل و آمریکا در اردوگاههای ویژه و در آلمان بخشی از سیاست آنهاست که با حوصله و با کار دراز مدت و برنامه ریزی شده در پی انجام است.

در پس ظاهر آراسته هوا خواهی از جدائی این ملت‌ها در حقیقت هدف استعمار آنها نهفته است. استعماری که اگر همه این ملت‌ها با یکدیگر و تحت لوای یک نیروی مترقی متحد باشند برای امپریالیستها مقهور نیست که به آن اهداف محبلانه موفق شوند. آنها فقط از شکل ظاهر برای پنهان کردن مقاصد کثیفشان استفاده میکنند. کمونیستها که همواره حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را برسمیت شناخته اند تنها از زمانی از آن حمایت میکنند که این مبارزه علیه غولهای فرتوت استعمار یعنی امپریالیستها باشد. **کمونیستها مبلغ وحدت دموکراتیک ملل هستند و نه تجزیه استعماری آنها و برای این امر، برای وحدت پرولتاریای این ملل در تشکیل واحد سیاسی کارگری مبارزه میکنند. حزب واحد طبقه کارگر بیان وحدت انقلابی کارگران ملت‌های گوناگون ایران است که بر وحدت منافع سیاسی کارگران و نه بر تمایز ملی آنها تکیه میکند.** در غیر این صورت مبارزه ایکه در زیر لوای شونیسملی صورت میگیرد مبارزه برای آزادی و استقلال نیست. هیچ مبارزه ای امروز نمیتواند صورت پذیرد که بدون ماهیت و مضمون ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی مترقی و قابل دفاع باشد. باین جهت ما مبارزه ملت‌های گوناگون برای حق تعیین سرنوشت را بخشی از مبارزه جهانی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، بخشی از مبارزه واقعی و عمومی آزادیبخش ضد استعماری علیه پدر استعمار و در خدمت مبارزه انقلابی پرولتاریا میدانیم.

اینجاست که ماهیت شعارهای استعماری امپریالیستی روشن میشود. کمونیستها باید با طرح درست مسئله ملی، پیوند آن با مبارزه عمومی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، با تکیه بر نکات مشترک منافع مبارزه طبقاتی همواره جهت عمده مبارزه بر علیه بزرگترین ناقضین حقوق ملل و بشر را حفظ کنند و ماهیت آنها را بر ملا نمایند. این یکی از عرصه های پیکار حزب ما در سالهای آتی خواهد بود. وظیفه حزب ماست که ماهیت ناسیونال شونیسملی و دشمنی آن با انترناسیونالیسم را بر ملا کنیم.

تئوری امپریالیستی “مطلقیت حقوق بشر” و “نسبیت حقوق ملل و استقلال ممالک”

همه کمونیستها و نیروهای انقلابی جهان با تجربه خود میدانند که امپریالیستها و دیکتاتورهای مورد حمایت آنها، تا به چه حد حتی حقوق بشر بورژوائی را که در زیر اسناد مربوط به آن صدها امضاء بی بو و خاصیت گذاشته اند به زیر پا گذاشته و می‌گذارند. همه کمونیستها، انقلابیون، دموکرات‌ها میدانند که امپریالیستها دوره های آموزش شکنجه داشتند و زندانهای محمد رضا شاه ها، سهارتو‌ها، سینگمان ری ها، پینوشه ها، ویدلاها، موبوتوا، چومبها، جان اسمیت ها ... از شکنجه دیدگان و شکنجه شدگان پر بود. استدلال در این مورد تکرار مکررات است. حتی خود آنها نیز اذعان دارند که به چنین جنایاتی دست می‌زدند. ولی ارتکاب به این اعمال را با شرایط سیاسی آن روزها که جنبش کمونیستی قدرتمند، جنبشهای آزادیبخش توانمندی در عرصه مبارزه وجود داشتند توجیه میکنند. آنها مدعی اند که در جنگ سرد توسل به این جنایات خالی از اشکال بوده است. تئوری جنگ سرد هر جنایتی را توجیه میکند.

باید پرسید مگر شکنجه های زندان “ابو غریب” و “گوانتانامو” و شکنجه در کابل و قندوس افغانستان.. متعلق به ما قبل تاریخ است؟ این شکنجه ها سالها پس از سپری شدن دوران جنگ سرد اعمال میشود. زندان، شکنجه و اعدام قانون دنیای سرمایه داری و امپریالیستی است. مگر رژیم جمهوری اسلامی و صهیونیستهای اسرائیلی رژیمهای سرمایه داری نیستند؟ ده ها هزار فلسطینی در سرزمین مادری خویش به اسارت نیروی اشغالگر اسرائیل در آمده و در قفسهای اسرائیل اسیرند و شکنجه میشوند. مگر نه این است که اندیشمندان بورژوا تئوری میسازند که شکنجه مشروط بر اینکه جان عده ای را نجات دهد مجاز است و منظورشان این است که شکنجه انقلابیون را به عنوان مقرر آوردن “تروریستها” مجاز اعلام و قانونی کنند. مگر نه این است که حیثیت انسانی خدشه بر دار نیست؟ حال چگونه است که اگر منافع ارتجاع ایجاب کند حیثیت انسانها و یا حداقل برخی انسانها خدشه بردار میشود و باید خدشه بردار بشود. آنها اصل شکنجه را مورد تردید قرار نمیدهند بلکه لزوم آنرا بر اساس منافع و سود و ضرر خویش تفسیر میکنند. شکنجه به خوب و بد بدل میشود، تحقق حقوق بشر به خوب و بد بدل میشود.

تجربه تاریخ نشان می‌دهد که این امپریالیستها هستند که تا کنون حقوق بشر را به زیر پا گذاشته اند و در آینده نیز می‌گذارند. ادعای آنها در حمایت از حقوق بشر که آنرا علیه ایران، ممالک اسلامی، چین، روسیه، کره شمالی علم میکنند صمیمانه نیست بر اساس کاسبکاری و تبلیغات ایدئولوژیک است و بهمین جهت نیز برای ندارد، زیرا همه به این “انساندوستی” امپریالیستی با شک و تردید می‌نگرند. این سیاست برای شستشوی مغزی افکار عمومی است. زیرا اگر حقوق بشر جهانشمول و تجزیه بردار نیست نمیتوان در عراق و فلسطین و عربستان سعودی و اردن و مصر ممالک متحد آمریکا با آن یک برخورد داشت و در ایران و سوریه و چین و روسیه و ... با آن برخورد دیگر کرد. نمیتوان قتل جنایتکارانه خانم زهرا کاشمی خبرنگار ایرانی تبار کانادایی در زندانهای ایران را مورد انتقاد قرار داد ولی قتل عام دهها خبرنگار صلح‌دوست جهان را که در مناطق اشغالی فلسطین که هدف تیرهای هدفمند صهیونیستهای اسرائیلی قرار می‌گیرند و بزیر بلدوزر می‌روند و یا قتل هدفمند خبرنگاران ممالک عربی و یا غیر عرب مخالف سیاست امپریالیست آمریکا در عراق را که جنایات امپریالیستها را بر ملا میکنند زیر سبیلی در کرد. کسانی که این کارنامه ننگین را در برخورد به حقوق بشر دارند و ثابت کرده اند که برخوردشان به حقوق بشر کاسبکارانه است مدعی میشوند که نباید حقوق ملل را که در منشور سازمان ملل به ثبت رسیده است به رسمیت شناخت. کافی است امپریالیست آمریکا مدعی شود در کشور مفروضی که به ساز آنها نمی رقصد حقوق بشر زیر پا گذاشته شده است تا از مشمولیت تمام مقررات و حقوق بین المللی معاف شود. آنوقت امپریالیسم این حق را بخودش بدهد که زیر پرچم دروغین حمایت از حقوق بشر به اشغال این کشور بپردازد، مناطق نفوذ خویش را توسعه دهد و منابع ملی آن کشور مفروض را غارت کند. تئوری نسبیت حق ملل و مطلقیت حقوق بشر تئوری من در آوردی غارت کشورهاست که با رنگ آمیزی عوامفریبانه بشر دوستی پنهان میشود تا حقوق همه بشرهای این کشور مفروض را به زیر پا بگذارد. به افغانستان و عراق و فلسطین نگاه کنید تا واقعیات را بهتر ببینید.

کمونیستها برخوردشان به امر حقوق بشر روشن است. اعلامیه حقوق بشر یک اعلامیه بورژوائی است که بر اساس احترام به اصل مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و تقدس آن تدوین شده است. این اعلامیه ایدئولوژیک شیوه تولید سوسیالیستی و اصل مالکیت اشتراکی را نفی میکند و طبیعتاً نمیتواند در این حدود مورد پذیرش کمونیستها باشد. بهمین جهت نیز ممالک سوسیالیستی به این منشور رای منتقد دادند. لیکن کمونیستها از همین اعلامیه تا زمانی که پرچمی برای حمایت از حقوق بشر است جانبداری میکنند و دست امپریالیستها و بورژوازی را در عدم اجرای این حقوق و فرار از احترام به حداقل آن باز میکنند. مگر غیر از این است که اکثریت شکننده حاکمیت ممالک جهان مرتجعین هوادار نظام سرمایه داری هستند؟ پس چرا حقوق بشر را اجراء نمیکند؟ میبینیم که این کمونیستها هستند که باید طالب اجرای بی کم و کسر حقوق بشر باشند و دست امپریالیستها را در نقض آن بر ملا سازند. کمونیستها همین حقوق بورژوائی تصویب شده را تا آن حد پذیرا هستند که آنرا پایه ای برای تکامل حقوق بشر آزاد شده از قید و زنجیر استثمار میدانند. برخوردشان به این حقوق بورژوائی نفی دیالکتیکی و نه نفی نهیلیستی آن است، باین مفهوم که مالکیت بشریت را به عنوان مالکیت جامعه بشری بر وسایل تولید می طلبند و نه آنطور که بورژواها در منشور حقوق بشر جا انداخته اند مالکیت افراد خصوصی بر وسایل تولید جایگزین مالکیت بشریت بر وسایل تولید شود، حق کار را برای همه می‌خواهند و استثمار و بهره کشی انسان از انسان را ضد بشری میدانند و معتقدند که باید استثمار را از بین برد. کمونیستها استفاده از منابع و ثروتهای طبیعی را حق مجموعه بشریت دانسته و آن را به حق پاره ای افراد و شرکتها و قلمبهای اقتصادی و یا محافل پر نفوذ مالی به بهانه “آزادی فردی” محدود نمیکند. حقوق بشر کمونیستی صوری نیست بر مبنای زمینه مادی تحقق این حقوق پا می‌گیرد. با این مضمون بشری و انسانی حقوق بشر، که کمونیستها به آن اعتقاد دارند، بورژواها صد در صد مخالفند. حقوق بشر آنها دستاویزی برای تجاوز و ارا عاب

و شانناژ بین المللی است و ابزاری برای مقاصد سیاسی آنهاست. حقوق بشر آنها برای تائید مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و نقض حقوق جامعه بشری و اجتماع است. کمونیستها باید فقط از این دریچه به مسئله حقوق بشر برخورد کنند. در دنیای طبقاتی که مرزها هنوز بر قوت خود باقی هستند نمیتوان حقوق بشر را ابزاری برای تجاوز و سوء استفاده سیاسی کرد. **امپریالیستها در پی استفاده ابزاری از حقوق بشر بر علیه بشریت هستند.** با این درک از حقوق بشر با این توهین به حقوق بشر با این حیلہ گری و مکر امپریالیستی نسبت به حقوق بشر باید مبارزه کرد. در جامعه بدون طبقه که کمونیستها خواهان استقرار آنند دیگر حقی ضایع نمیشود، دیگر میدانی برای تجاوزکاری نیست که از حقوق بشر و یا استحکام مرزها سخن گفت. نه "مطلقیتی" در کار است و نه "نسبیتی" و امپریالیستها با استقرار چنین جامعه انسانی بدون مرز که نقض حقوق بشر به تاریخ و افسانه تعلق داشته باشد، مخالفند.

دستاویز امپریالیستی به عنوان مبارزه با "دیکتاتوری ها" و حمایت از استقرار "دموکراسی و انتخابات آزاد"

مفهوم دموکراسی بر خلاف آنچه اندیشمندان مکار بورژوازی مدعی میشوند فقط مفهوم قدرت عددی نیست و هیچگاه و در هیچ دوره تاریخی نیز نبوده است. دموکراسی طبقاتی است و دارای مضمون لیبرالی و یا سوسیالیستی است. دموکراسی ناب و خالص دروغ بورژوازی است. امپریالیستها هر جا که منافعیان بر اساس همان تعریف قلابی که به افکار عمومی تحویل میدهند به خطر بیفتند بر اساس تعریف واقعی عمل میکنند. حکومتهای دست نشانده کرزای در افغانستان و یا عامل مستقیم استعمار آقای ایاد علاوی در عراق بهترین نمونه های این دموکراسی امپریالیستی هستند. امپریالیستها با کودتای 11 سپتامبر در شبلی حکومت منتخب و دموکرات "آلنده" را سرنگون کردند، وی را به قتل رساندند و یک ژنرال جنایتکار به نام "پینوشه" را بر سر کار آوردند. هنوز خاطره کودتای خانانۀ 28 مرداد که حکومت دموکرات مصدق و منتخب مردم را سرنگون کردند و شاه و زاهدی این نوکران بیگانه را بر سر کار آوردند فراموش نشده است. امپریالیستها پیروزی در انتخابات آزاد بنیادگرهای اسلامی در الجزایر را برسمیت شناختند، سلطنت طلبان ایرانی را مردم ایران را در سرنگونی رژیم پهلوی که برای همیشه به زیاله دان تاریخ افکنده شده است برسمیت نمیشناسند. از این گونه نمونه های تاریخی فراوان است. هیچ انتخاباتی در ممالک سرمایه داری انجام نمیکرد که با شستشوی مغزی همراه نباشد، هیچ زحمتکشی نمیتواند با اراده آزاد به انتخاب آزاد دست زند زیرا وسایل ارتباط جمعی با دروغ و ریاکاری، و با حساب و با برنامه از مدتها قبل به یاری مذهب و یا عقب مانده ترین غرایز انسانی آنچنان به شستشوی مغزی مبادرت میکند، آنچنان به کنترل افکار عمومی میپردازد که در یک جنگ نامساوی تمام امکانات تبلیغاتی را از نیروهای انقلابی میگیرد. راه دوری نرویم. انتخاب مرحله نخست جرج دبلیو بوش ثقلب آشکار در انتخابات بود. امپریالیستی که میخواهد در سراسر جهان انتخابات آزاد برگزار شود در کشور خودش در انتخابات ثقلب میکند. زیرا هدفش احترام به تقوق عددی نیست به تقوق قدرت اقتصادی و نفوذ کنسرهاست. این نفوذ است که ماهیت دموکراسی را تعیین میکند. همین جرج بوش در انتخابات دوم علیرغم اینکه دروغ گفته بود، ریاکاری کرده بود، جعل سند نموده بود، سربازان آمریکائی را به جنگی "بیهوده" کشانده بود، و میلیاردها هزینه برای مالیات دهندگان آمریکائی فراهم کرده بود و کسری بودجه ایجاد کرده بود، بیکاری را افزایش داده بود، خود را بعنوان یک جاعل و ریاکار پارسا، متقی و معتقد مذهبی جا زده بود توانست آراء اکثریت را به کف آورد. حقیقتا این چگونه آرائی و بر چه اساسی بوجود آمده است؟ آیا میتوان از اراده آزاد رای دهندگان سخن گفت؟ حقیقت این است که مبارزه با دیکتاتوری، انجام انتخابات آزاد، و یا احترام به دموکراسی حرفهائی پوچ در قاموس امپریالیستها هستند. این مقولات طبقاتی ابزاری برای توسعه طلبی آنها میباشد. آن انتخابات "آزاد" و یا آن اصول "دموکراسی" که به حکومتش کارت سبز برای قتل عام یک ملت دیگر را بدهد، آزادی جنایات و دموکراسی طبقاتی نوع آمریکائی است. چنانچه ملتی آگاهانه چنین رائی بدهد چنین ملتی فاشیست و آدمکش است و با رای اکثریت هرگز نمیتوان ارزشهای تاریخ بشری را که کشتار جمعی و قومی را مجاز نمیشناسد، به قتل عام دست زد. چنین قتل عامی از جانب رژیم صورت میپذیرد که میخواست سلاحهای کشتار جمعی را از عراق بر چیند. این همه تناقض و ریاکاری فقط برای این است که مقولات فوق، مقولات طبقاتی هستند و بعنوان ابزاری برای فریب افکار عمومی بکار میروند. این مقولات ابزار مبارزه ایدئولوژیک امپریالیستها هستند. حال به این نقل قول توجه کنید:

"تا وقتیکه یک حکومت دیکتاتوری در جهت موافق با منافع آمریکا کار کند، این حکومت باید مورد علاقه و حمایت ما باشد، و در صورت لزوم نیز از طرف آمریکا کمک نظامی دریافت دارد. البته این قبیل دولتها گاهی ناگزیر میشوند اقدام به برقراری حکومت نظامی کنند تا بتوانند مخالفان خود را که مانع استقرار نظم میشوند بازداشت یا زندانی و یا تبعید کنند. و بعید نیست گاهی، انطور که غالبا ادعا میشود، مجبور شوند این مخالفین را مورد شکنجه قرار دهند." (نقل از سخنان جین کیرک پاتریک Jane Kirkpatrick وزیر و سفیر و رئیس هیات نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد به نقل از کتاب *Les americains enquete sur un mythe* نوشته Leo Sauvage چاپ پاریس 1983 صفحه 700). چنین گفتاری که مشابه آن را میتوان به صدها یافت بی نیاز از تفسیر است.

در همین اواخر در آلمان فدرال و دموکرات معاون پلیس فرانکفورت در ایالت "هسن" را که متهم گروگانگیری را تهدید به شکنجه کرده بود و بیکی از مامورین پلیس دستور اکید داده بود که این تهدید را تکرار و اجراء کند تا وی مقر آید در دادگاه "بنام نامی خلق" تبرئه کردند. زیرا هم افکار عمومی پخته با شستشوی مغزی راضی بزیر پا گذاردن یک دستاورد بشری و یک ارزش معتبر و غیر قابل انکار حقوقی بود و هم فشار سیاستمداران و پدر قربانی که یک بانکدار آلمانی بود و از تهدید به شکنجه گروگانگیر حمایت میکردند و هم پای آبرو و حیثیت یکی از دستگاههای امنیتی و سرکوب در میان بود که حفظ اعتبار آن لازم بود، تا حکم دادگاه "بنام خلق" بنفع تبرئه متهم که معاون پلیس باشد صادر شود. دادگاه بر آن بود که نیت متهم برای شکنجه نیتی "انسانی" بوده و قصد داشته جان گروگان را نجات دهد. باین ترتیب شکنجه بخودی خود زشت و مذموم نیست به نیت شکنجه گر وابسته است. باین ترتیب "شکنجه دموکراتیک و انسانی" در آلمان مجاز شد. مثل اینکه دیکتاتورها با نیت "بد" شکنجه میکردند. این همان منطقی است که مدعی بود همه شکنجه گران و آدمکشان در "متن جنگ سرد" میان دو اردوگاه قابل تبرئه اند زیرا قصدشان پیشگیری از یک "فاجعه ضد بشری" بوده است. ژنرال پینوشه حتی باین امر استناد و افتخار میکرد که از ترس کمونیسم و مبارزه با ستون پنجم بلشویسم بین الملل مجبور به این عمل بوده است و سردبیر سابق کیهان لندن آقای هوشنگ وزیری که عمرش را به سر دبیر جدید کیهان لندن داده است در مزایای چنین منطقی بعنوان وکیل مدافع "اگوستینو پینوشه" دیکتاتور سابق کشور شیلی و قاتل "آلنده" قلم میزد و بر روی شکنجه های دوران منفور پهلوی خط بطلان میکشید. زیرا ساواک شاه نیز در متن جنگ سرد شکنجه میکرد.

مگر امپریالیست آمریکا با همین منطق در "ابو غریب" و "گوآتنامو" شکنجه نمیدهد. مگر با همین منطق، اسرانیلیها شکنجه را بخشی از قانون اساسی اسرائیل نکرده بودند؟ مگر نیت ها طبقاتی نیست؟ البته این ابزار مبارزه ایدئولوژیک به همین جا ختم نمیشود. هر روز از این باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد. مهم این است که یکبار برای همیشه به این ابزار شناخت پیدا کرد تا توانست ماهیت همه سلاحهای زنگار آلود ایدئولوژیک را که امپریالیستها بدست میگیرند شناخت و آنها را افشاء نمود. آنها که این تاکتیک امپریالیسم را نتوانند بشناسند در عمل خواهان تجاوز امپریالیستها به همه ممالک جهان برای استقرار "دموکراسی" میشوند. هم اکنون نیز امپریالیست آمریکا با همین پرچم دروغین دموکراسی خواب نفوذ و تجاوز به ممالک خاور میانه را دیده است و مشتکی سفیه سیاسی و یا مزدور تبلیغ میکنند که امپریالیستها خواهان استقرار دموکراسی در خاور میانه اند؟ معلوم نیست که چرا امپریالیستها استقرار این دموکراسی را از اسرائیل و عربستان سعودی شروع نمیکند؟

مگر در اردن و یا مراکش پادشاهی که سلاطینش دستشانندگان انگلیس و فرانسه بودند انتخابات آزاد برای نوع حکومت صورت گرفته است. آنها سلطنت را به این مردم تحویل کرده اند و اگر مردم این ممالک برای جایگزینی سلطنت با جمهوری که بهر صورت شکل پیشرفته تر حکومت است به میدان آیند با یاری امپریالیستها در این ممالک دریای خون بپا میشود. امپریالیستها هرگز در سیاست خویش تغییر ماهوی نداده اند. تا دیروز که برای غارت این ممالک شکل اعمال قهر، نوع استبداد حکومتی بود از آن نوع قهر و امروز که نوع کمتر و پوشیده تر استبداد مطلوبتر است از این نوع استبداد حمایت میکنند. هر رژیم فاسد و مستبدی که حامی منافع امپریالیستها باشد بهترین دموکراتهاست و انتخاباتی تقلبی درون کشورش با یک ژست دیپلماتیک "علیرغم پاره ای نارسائیهات" انتخابات آزاد بود و یا "تنباید در مورد انتخابات آزاد در این ممالک همان ملاکهای را به کار برد که در ممالک ما بکار میبرند" کار توجیه دیکتاتوری را باتمام میرسانند. فریاد حمایت از "انتخابات آزاد" از حلقوم امپریالیستها حمایت از آن نوع انتخاباتی است که منافع استراتژیک آنها را تامین نماید. این سوای آن انتخابات آزادی است که مردم این کشورها موافق آن هستند و میخواهند به نفوذ امپریالیستها نیز با این انتخابات آزاد خاتمه دهند.

نقل از نشریه توفان شماره 63 خرداد 1384